[231] فرستاده گفت: نزد أو اين افراد هستند - ونام آنان را برد -، امام فرمود: آنان را چه شده است، چرا سقف بر سرشان فرو نمى ريزد وعذاب الهى از جائى كه گمان نمى كنند بر سرشان وارد نمى شود. هنگامى كه نزد معاويه رسيد أو از امام بسيار استقبال كرده وبا ايشان مصافحه نمود، معاويه گفت: اين گروه گفتارم را عمل نكرده ونزد تو فرستادند، تا از تو اقرار بگيرند كه عثمان مظلوم كشته شده است، واينكه پدرت أو را كشته است، گفتارشان را بشنو آنگاه بمانند كلامشان پاسخشان را بگو، وجود من تو را از سخن گفتن باز ندارد. امام فرمود: سبحان ا، خانه خانهء تو واجازهء در آن از توست، سوگند به خدا اگر به آنان پاسخ دهم از ناسزاگوئى به تو حيا مى كنم، واگر آنان بر ارادهء تو غالب گرديدند، از ضعف تو حيا وشرم دارم، به كداميك اقرار داشته واز كداميك معذرت مى خواهى، واگر گردهمائى آنان را مى دانستم به عدهء آنان از بنى هاشم مى آوردم، چه آنكه وجود من به تنهائى براى آنان ترسناكتر است از وجود همگى آنان براى من، خداوند امروز وروزهاى ديگر سرپرست من خواهد بود، دستور ده تا بگويند، مى شنوم، ونيرو وتوانى جز به اراده خداوند نيست. آنگاه همگى آنان سخن گفتند وتمامي كلامشان ناسزاگويى به على عليه السلام بود، آنگاه ساكت شدند، امام عليه السلام به سخن گفتن پرداخت وفرمود:
